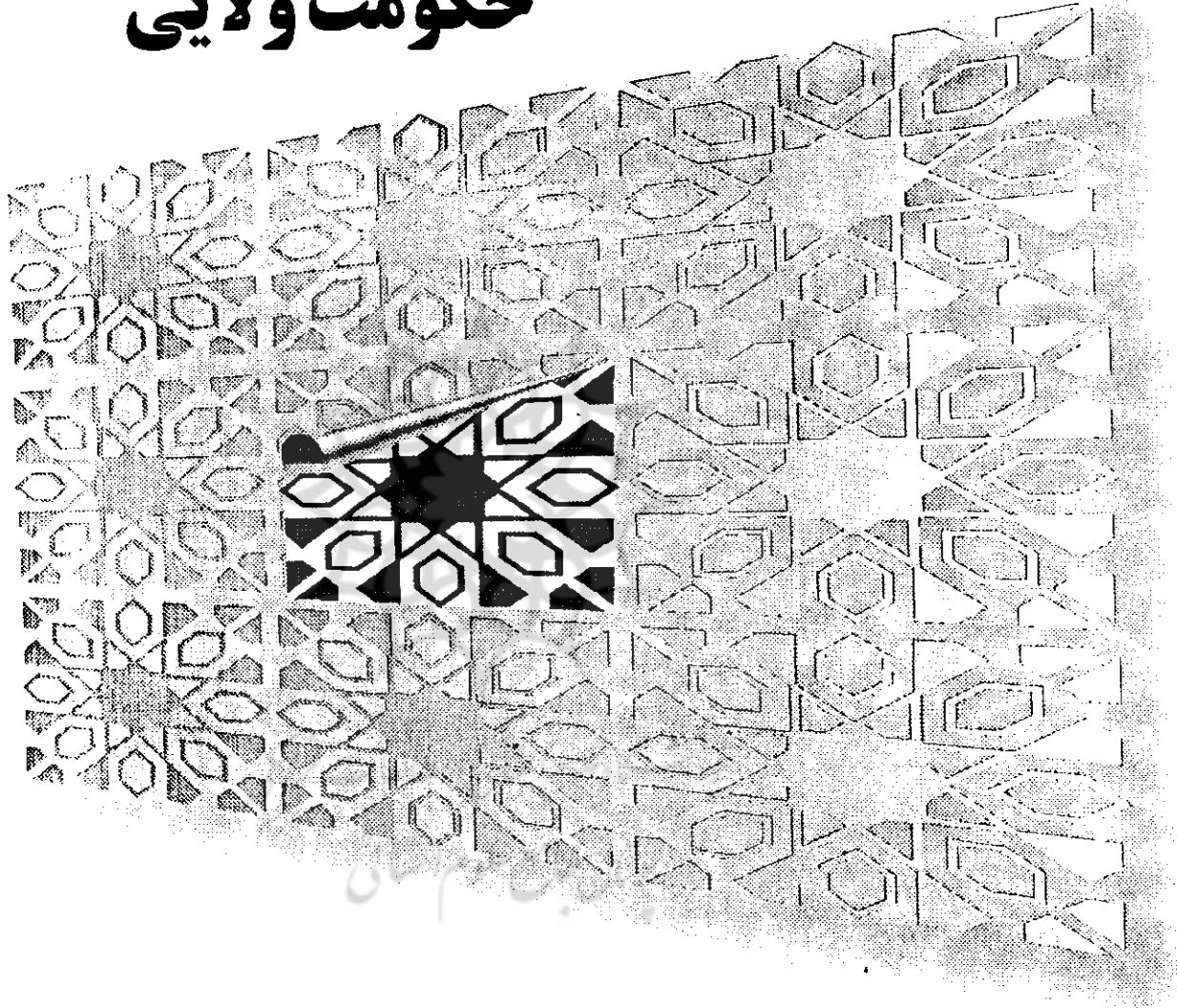




امام خمینی و چالش‌های نظری حکومت ولایی

عبدالحسین خسروپناه*



درآمد بحث

تاریخ اسلام در طول حیات اجتماعی‌اش، جریان‌های متعددی در زمینه‌ی حکومت، ولایت، خلافت و امامت را در سینه‌ی خویش ثبت کرده است. جامعه‌ی اسلامی پس از وفات پیامبر اسلام ﷺ با دو اندیشه‌ی مختلف سیاسی روبرو شد. اندیشه‌ی مبتنی بر خلافت و اندیشه‌ی مبتنی بر امامت؛ حکومت خلافتی با سپری شدن دوره‌ی خلفای چهارگانه، به حکومت سلطنتی بنی‌امیه، بنی‌مروان، بنی‌عباس و سپس دولت عثمانی تبدیل گشت. عمده‌ی این حکومت‌ها و

نظام‌های سیاسی به لحاظ تئوریکی منبعث از اندیشه سیاسی اهل سنت بودند.

جریان حکومت شیعی در جامعه اسلامی به گونه دیگری ظهور کرد. شیعه به غیر از حکومت چهار سال و نه ماهه امام علی علیه السلام و دوره کوتاه خلافت امام حسن

* - حجة الاسلام والمسلمین خسروپناه، پژوهشگر و عضو هیأت علمی گروه معارف

مجتبی علیه السلام و حکومت علویان در طبرستان، فاطمیان در مصر و آل بویه در ایران، حکومتی دینی، مبتنی بر اندیشه سیاسی شیعه را مشاهده نکرد. برخی از علمای شیعی هم چون خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، علامه مجلسی، شیخ بهایی و دیگران با نفوذ سیاسی، علمی و اجتماعی خود در دربار مغولان و دولت صفویه توانستند پاره‌ای از عقاید و هنجارهای شیعی را تحقق بخشند. برخی دیگر از متفکران شیعی مانند شیخ مفید، سید مرتضی، محقق اردبیلی، صدرالمآلهین شیرازی، ملا مهدی نراقی، شیخ محمدحسین نجفی، شیخ انصاری و... در تألیفات فقهی، فلسفی و کلامی به فلسفه، فقه و کلام سیاسی پرداختند. ولی با این همه اندیشه‌ی شیعی تنها توسط امام خمینی علیه السلام به طور گسترده در صحنه اجتماعی حضور یافت و از مهجوریت صدها ساله، رها گردید.

امروزه، پاره‌ای نویسندگان و جریان‌های سیاسی به جای همراهی و هم‌گامی با اندیشه سیاسی حضرت امام و رشد و بالندگی دادن به نظام جمهوری اسلامی و طرح جلسات بحث و گفتگو در راستای حل معضلات تئوریک و عملی حکومت دینی، با ارائه شبهات در جهت ایجاد بحران‌های سیاسی و اجتماعی تلاش می‌کنند. طرح مباحث «تفکیک دین از سیاست و حذف دین از صحنه اجتماع و به حاشیه راندن و اختصاص آن به جنبه‌های فردی»، «پذیرش حکومت دینی در قالب حکومت جامعه متدینان و حکومت ارزش‌ها»، «تعارض ولایت مطلقه فقیه با حق انتقاد»، «آزادی و مشارکت سیاسی مردم»، «جایگاه قانونی ولایت فقیه»، «عدم انسجام فکری و اندیشه سیاسی امام خمینی»، «تلازم ولایت مطلقه فقیه با استبداد فقیه»، نمونه‌هایی از این تلاش‌های نافرجام است. این نوشتار ضمن تبیین دیدگاه امام خمینی، به پاره‌ای از این شبهات پاسخ خواهد داد.

۱- مهم‌ترین شبهات

اغلب شبهاتی که در ارتباط با دیدگاه حضرت امام علیه السلام مطرح شده‌اند، در یک تقسیم بندی کلی به سه گروه قابل تقسیم‌اند:

۱-۱- گروه اول کسانی هستند که دیدگاه امام علیه السلام را «ولایت انتصابی فقیهان» می‌دانند. بر این اساس، مبنای مشروعیت و اعتبار «ولی فقیه»، «نصب الهی» است؛ به عبارت دیگر، جایگاه و شخص ولی فقیه مشروعیت خویش را صرفاً از طریق خداوند و نصب او می‌گیرد. این گروه، مباحث «مشارکت سیاسی»، «آزادی مردم» و «حق انتقاد» را در کلام امام علیه السلام نادیده گرفته است و در یک جمع بندی کلی، این تفکر

ناشی از عدم توانایی اینان در جمع میان «ولایت فقیه» و «حقوق اجتماعی» مردم است.

۱-۲- گروه دوم نیز همانند گروه اول از جمع میان «ولایت فقیه» و «حقوق اجتماعی مردم» ناتوان مانده و صرفاً توجه خود را به عبارات و سخنان امام علیه السلام در زمینه‌های «آزادی»، «دموکراسی»، «حق انتقاد»، «مشارکت سیاسی - اجتماعی» مردم معطوف داشته است. این گروه تا آن حد پیش رفته‌اند که نظریه‌ی ولایت فقیه امام را به «ولایت صرفاً انتخابی فقیه» تأویل برده‌اند که مشروعیت آن تماماً ناشی از «انتخاب مردم» است.^۱

۱-۳- گروه سوم کسانی هستند که از عدم انسجام فکری امام علیه السلام در باب ولایت فقیه و حکومت دینی سخن گفته‌اند. این گروه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱-۳-۱- دسته اول اندیشه حضرت امام علیه السلام را به دو دوره‌ی قبل و بعد از تشکیل حکومت تقسیم می‌کنند و با توجه به عنایت امام علیه السلام به آراء عمومی، مسأله‌ی انتخابات و نظایر آن، دیدگاه امام را پس از تشکیل حکومت (بعد از انقلاب) ناسخ نظریه‌ی امام خمینی علیه السلام قبل از انقلاب می‌دانند. اینان برای امام علیه السلام دو نظریه متناقض، یعنی «مشروعیت الهی» و «مشروعیت مردمی» قائل هستند که اولی مربوط به قبل از انقلاب و دومی مربوط به بعد از تشکیل جمهوری اسلامی است. نظریه اول در آثاری هم چون کتاب ولایت فقیه به چشم می‌خورد و نظریه دوم در کتاب صحیفه نور مجموعه‌ی سخنان امام خمینی علیه السلام - موجود است.^۲

۱-۳-۲- دسته دوم برای امام علیه السلام دو قرائت مختلف از حکومت تحت عنوان «دولت دینی» و «دین دولتی» قائل شده‌اند. «دولت دینی» نظریه‌ی اولیه‌ی امام علیه السلام و «دین دولتی» نظر اخیر ایشان بوده است. براساس نظریه اول، فقه تئوری واقعی و کامل اداره‌ی انسان و اجتماع، از گهواره تا گور می‌باشد و دین جامع قوانین سعادت دنیا و آخرت است. حکومت دینی به معنای حکومت احکام فقهی است بدین معنا که احکام تمام مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و... در فقه وجود دارد. بنابر این دیدگاه و قرائت، ولی فقیه به عنوان حاکم و مجری احکام و قانون شرع معرفی می‌شود.

اما بنابر قرائت و نظریه‌ی دوم، اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد و فقه توانایی پاسخ گویی به معضلات داخلی و خارجی را ندارد. امام علیه السلام در این دیدگاه حکومت را در چارچوب احکام الهی نمی‌پذیرد، بلکه حکومت را یکی از

■ امام خمینی علیه السلام از میان انواع تئوری‌های مشروعیت حکومت و حاکم، مشروعیت الهی را می‌پذیرد و مشروعیت حاکم را به صفات مورد نظر در اسلام هم‌چون عدالت و علم به قانون، عقل و تدبیر می‌داند و می‌فرماید: «دو شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از علم به قانون و عدالت.»

اسلامی است، لازم است برای جلوگیری از این قبیل تشتت در آراء، نخست به روش صحیح «فهم متون» رو آوریم. مختصات و ویژگی‌های این روش را بر می‌شمریم:

الف) برخورد سیستمی و نظام‌مند با موضوع

اگر بخواهیم دیدگاه امام علیه السلام درباره‌ی حکومت دینی را بررسی کنیم، باید عبارات، جملات، نوشتارها و گفتارهای وی را با نگاه جامع‌نگرانه از آغاز تا انجام، پژوهش و بررسی نماییم و تا آنجا که ممکن است اجزاء و عناصر آن را به صورت منسجم و هماهنگ عرضه نماییم، مگر آنکه تناقض آشکار، مانع از همبستگی آراء بشود.

ب) توجه به مبانی فکری امام علیه السلام

در آثار و تألیفات نظری و اجتهادی امام علیه السلام، مبانی و بنیان‌های فکری ایشان بیان شده است. به عبارت دیگر، شناخت کامل نسبت به مبادی تصویری و تصدیقی اندیشه سیاسی اسلام و شناخت روش فقهی و اجتهادی امام علیه السلام، در فهم کلام ایشان مؤثر است.

ج) به کارگیری قواعد زبان شناختی و مباحث الفاظ

مواردی مانند تقدم خاص بر عام، نص بر ظاهر، مقید بر مطلق، محکم بر متشابه و نیز توجه به معانی مصطلح در زمان صدور کلام، به فهم کلام امام علیه السلام کمک زیادی خواهد کرد. امام خمینی علیه السلام در زمینه‌ی حکومت و اندیشه سیاسی، گفتارها و نوشتارهای فراوانی داشته‌اند و کتاب کشف الاسرار نخستین اثر ایشان در این زمینه است. کتاب ولایت فقیه وی نیز حاصل تدریس در نجف اشرف در سال ۱۳۴۸ می‌باشد. سخنان امام علیه السلام در صحیفه‌ی نور نیز تا زمان تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، در زمینه‌ی حکومت دینی ادامه داشته است.

جامع نگری در فهم کلام امام علیه السلام حاکی از انسجام، استحکام و هماهنگی اندیشه سیاسی و حکومت دینی در دیدگاه ایشان است. گرچه هر اندیشمندی در طول حیات علمی‌اش، سیر تکاملی را طی می‌کند و امام خمینی نیز از این قاعده مستثنا نبود، اما ایشان در تاریخ فعالیت علمی و تلاش اجرایی خویش توانست زوایا و ابعاد پنهان اندیشه سیاسی

احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج می‌شمارد. ایشان با استناد به این که حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، نظریه‌ی «ولایت مطلقه‌ی فقیه» را مطرح می‌سازد. در این دیدگاه، احکام حکومتی و ثانویه شاخص می‌شود.

نویسنده و طراح این شبهه، در ادامه بحث، تفاوت این دو رویکرد را در زمینه‌ی بودجه‌ی حکومت، انکاء و عدم انکاء به فقه، قلمرو فقه، حکومت مشروطه و مطلقه، مردم شناختی، شرایط رهبری، حکومت فقها و کارشناسان و... بیان می‌کند.^۲

۲- ریشه تمام این اشکالات و شبهات

به نظر می‌رسد که منشأ تمام این تفاسیر از اندیشه‌های امام علیه السلام، به عدم روشمندی منطقی و علمی مفسران مزبور در تفسیر آراء امام علیه السلام بر می‌گردد. از این رو ناچاریم به روش تفسیر و چگونگی فهم کلام امام علیه السلام و تفکیک تفاسیر صحیح از ناصحیح بپردازیم. معرفت شناسان و آشنایان به هرمنوتیک، جهت رسیدن به فهم و معرفت ضابطه‌مند، مطالب عمیق و ارزشمندی را ارائه کرده‌اند. نویسندگانی که قائل به عدم انسجام فکری و اندیشه سیاسی امام می‌باشند، به یکی از دو شیوه نادرست در تفسیر گفته‌ها و نوشته‌های امام علیه السلام رو آورده‌اند: اول، جمع آوری گزینشی مطالب (اکتفا به چند عبارت و جمله بدون توجه به سایر مطالب و عبارات) و دوم، پیش داوری و تأثیر باورهای شخصی در تفسیر نوشته و کلام امام علیه السلام.

همین دو شیوه‌ی نادرست نیز، منشأ پیدایش اختلافات فراوان و ایجاد جریان‌های گوناگون اجتماعی پس از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گردید و فرقه‌ها و نحله‌های فراوانی را پدید آورد. قبل از انقلاب نیز، شاهد گروه‌های التقاطی و انحرافی متعددی بودیم که مفاهیمی چون مارکسیسم، سوسیالیسم، سرمایه داری و غیره را به اسلام پیوند می‌دادند. این پیوند نادرست، ناشی از برخورد گزینشی و با پیش داوری و تأثیر باورهای پیشین آنان در تفسیر متون دینی بود. اکنون که فهم اندیشه‌های امام علیه السلام از ضرورت‌های نظام جمهوری

اسلام را بیان کند و کاملاً روشن است که پذیرش سیر تطّور و تکامل یک اندیشه، غیر از ناهماهنگی و عدم انسجام در آن است.

۳- دیدگاه‌های امام علیه السلام

تا کنون از روش صحیح فهم کلام امام علیه السلام سخن گفتیم و اینک برای اثبات انسجام اندیشه سیاسی ایشان، ناچاریم با نگاه جامع به گفتار و نوشتار وی توجه نماییم:

۱- ۳- قلمرو اسلام

امام خمینی علیه السلام در مباحث کتاب ولایت فقیه - که در تاریخ ۱۳۴۸ در ایام اقامت در نجف اشرف ایراد فرمودند - برای اسلام قلمروی وسیع قائل بودند و با توجه به ماهیت و کیفیت قوانین اسلام و تنوع مقررات آن در حوزه‌های مالی، دفاعی، جزایی، احکام سیاسی، اقتصادی و غیره و پذیرش نظام کلی اجتماعی در شریعت اسلام، قائل به لزوم تشکیل حکومت اسلامی شدند.^۴

امام علیه السلام قرآن مجید و سنت را شامل همه‌ی دستورات و احکامی می‌داند که بشر برای سعادت و کمال خود، به آن‌ها احتیاج دارد.^۵ ایشان جامعیت دین را در صحیفه نور به اشکال مختلف بیان کرده‌اند:

«اسلام و همین طور سایر حکومت‌های الهی و دعوت‌های الهی به تمام شئون انسان از آن مرتبه‌ی درجه پایین تا هر درجه‌ای که بالا برود، همه این‌ها را سر و کار با آن‌ها دارد... اسلام بسیاری از احکامش، احکام سیاسی است. یک احکام معنوی دارد... قبل از این که اصلاً تولدی در کار باشد و قبل از ازدواج، احکام دارد تا ازدواج و تا حمل و تا تولد و تا تربیتی، در بچگی و تربیت بزرگ‌تر، تا حد بلوغ و تا حد جوانی و تا حد پیری و تا مردن و در قبر و ما بعد القبر»^۶

امام علیه السلام عنوان اسلام‌شناس را برای کسی به کار می‌برد که در هر دو جنبه‌ی معنوی و ظاهری وارد شود و جهات معنوی و مادی اسلام را بشناسد. از نظر وی، بسیاری که طرف معنویت را گرفته‌اند و طرف اجتماع را رها نموده‌اند و یا به عکس عمل کرده‌اند، اسلام‌شناس نمی‌باشند.^۷

«احکامی که در اسلام آمده است، چه احکام سیاسی، چه احکامی که مربوط به حکومت است، چه احکامی که مربوط به اجتماع است، چه احکامی که مربوط به افراد است، احکامی که مربوط به فرهنگ اسلامی است، تمام این‌ها موافق با احتیاجات انسان است: یعنی هر مقداری که انسان احتیاج دارد، احتیاج به طبیعت دارد، احکام طبیعی هست. این احتیاجات به ماورای طبیعت، که من و شما الان از آن غافل

هستیم، انسان دارد آن هم، احکام دارد»^۸

«اسلام علاوه بر اینکه بشر را در روحیات غنی می‌کند، در مادیات غنی می‌کند. اسلام دین سیاست است: قبل از اینکه دین معنویات باشد. اسلام همان طوری که به معنویات نظر دارد و همان طوری که به روحیات نظر دارد و تربیت دینی می‌کند و تربیت نفسانی می‌کند و تهذیب نفس می‌کند. همان طور به مادیات نظر دارد و مردم را تربیت می‌کند در عالم که چطور از مادیات استفاده کنند»^۹

امام خمینی علیه السلام همین مضامین را - که سال‌ها قبل از انقلاب بیان فرمودند - در وصیت نامه الهی - سیاسی خود نیز تکرار نمودند تا آیندگان، عدم انسجام را به کلام وی نسبت ندهند:

«اسلام و حکومت اسلامی پدیده‌ی الهی است که با به کار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می‌کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستم‌گری‌ها و چپاولگری‌ها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسان‌ها را به کمال مطلوب خود برساند و مکتبی است که بر خلاف مکتب‌های غیر توحیدی در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته و لو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است»^{۱۰}

امام علیه السلام از رهگذر آمیختگی میان سیاست و دیانت، دنیا و آخرت، مادیت و معنویت، تئوری سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی خود را ارائه می‌کند. ایشان برای رفع تعارض و ناسازگاری میان سنت و تجدد، علاوه بر بهره‌وری از عنصر زمان و مکان، معیارهای دینی و مصالح اجتماعی را به کمک می‌گیرد. امام نه نو بودن و مدرنیته را معیار‌گزینش قرار می‌دهد و نه به صرف ناسازگاری تجدد و سنت دست از آن می‌شوید و می‌فرماید:

«اسلام همه‌ی ترقیات و همه صنعت‌ها را قبول دارد، با تباهی‌ها مخالف است. با آن چیزهایی که تباہ می‌کند جوان‌های ما را، مملکت ما را، با آن‌ها مخالف است، اما با همه‌ی ترقیات، همه‌ی تمدن‌ها موافق است»^{۱۱}

امام علیه السلام با پذیرش صنعت و تکنولوژی زاینده‌ی عقلانیت‌ابزاری جدید، جوانان روحانی و دانشگاهی را به کسب تحصیلات علمی و جدید و فراگیری تخصص جهت رهایی از بیگانگان، و مجهز شدن به سلاح علم و دین توصیه می‌کند.^{۱۲}

۲-۳- تعریف سیاست

الف) معنای سلبی سیاست:

«البته سیاست به آن معنایی که این‌ها می‌گویند که دروغ‌گویی، با دروغ‌گویی، چپاول مردم با حيله و تزوير و ساير چيزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، اين سياست هيچ ربطی به سياست اسلامي ندارد، اين سياست شيطاني است.»

ب) معنای ايجابی سياست:

«سياست اين است که جامعه را هدايت کند و راه ببرد. تمام مصالح جامعه را در نظر بگيرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگيرد و اين‌ها را هدايت کند به طرف آن چيزی که صلاح‌شان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و اين مختص به انبياست. ديگران اين سياست را نمی‌توانند اداره کنند. اين مختص به انبيا و اولياست و به تبع آن به علمای بيدار اسلام.»^{۱۳}

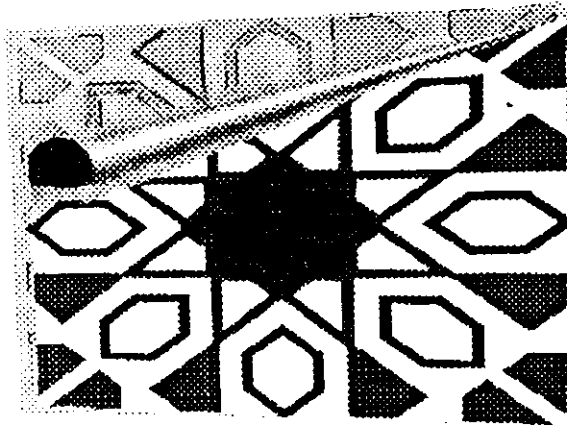
۳-۳- آميختگی دين و سياست

«ديانت همان سياستی است که مردم را از اين جا حرکت می‌دهد و تمام چيزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است، آن‌ها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است، که همان صراط مستقيم است.»^{۱۴}

۴-۳- جدایی دين از سياست

اصلي‌ترين و اساسی‌ترين هدف و انگيزه مهاجمان و مخالفان با نظام جمهوری اسلامی، طرح مسئله جدانگاری دين از سياست است که با بهره‌وری از راهکارهای گوناگون در جهت اثبات آن گام بر می‌دارند. برای نمونه، برخی از نويسندگان با تفسير دين به تنظيم کننده رابطه انسان با خدا، دين را از صحنه سياست رانده و در حد مسایل شخصی و فردی تقليل می‌دهند، در حالی که اين نويسندگان چنين تعريفی را با پيش فرض تفکيک دين و سياست مورد پذيرش قرار داده‌اند و بر محققان آشکار است که تا کنون کسی نتوانسته است تعريفی جامع و مانع با روش بيرونی از دين ارائه دهد، بنا بر اين، کامل‌ترين و جامع‌ترين تعريف آن است که از درون دين يعنی کتاب و سنت استخراج شود و در نتيجه، نگاه درون دينی به طور واضح حضور، سياست در بطن آموزه‌های دينی را اثبات می‌کند.

پاره‌ای ديگر از نويسندگان براین باورند که دينی شدن سياست فقط وقتی ممکن است که فهمی غير مقدس از دين را با شیوه علمی مدیریت، همنشين و عجين کنیم والا دين مقدس را با سياست غير مقدس آميختن، آب در هاون کوبیدن است.^{۱۵} اين سخن که از مواليد نظريه قبض و بسط به



شمار می‌رود، با تزلزل و ناپایداری آن نظریه متزلزل می‌گردد. به علاوه، با توجه به نفی نسبيت معرفت شناختی و تأکید بر ملاک‌های صحت و سقم معارف دينی، مطابقت فهم دينی با حقایق دينی لزوماً موجب سرایت تقدس دين به معرفت دينی می‌شود و می‌توان از فهم دينی مقدس نیز سخن گفت. بنابراین، فهم دينی مقدس با سياست نیز قابل جمع است، زیرا سياست نه تنها با معرفت دينی که با حقایق دينی نیز عجین شده است.

ناگفته نماند که دين اسلام به لحاظ کمال و توانایی و تحريف ناپذیری و اعجاز متون دينی‌اش، میدان نقد و سنجش را به روی همه آنهايي که ابزار صحيح سنجش را در اختيار دارند باز نگه می‌دارد و سيره عملی پيشوایان دين اسلام در عرصه حیات فکری و اجتماعی و حضور آنها در جلسات مناظره و احتجاجات گوناگون با مخالفان خویش نیز، بيانگر همین مدعاست، ولی باز کردن عرصه مناظره نه به معنای غير مقدس بودن معرفت دينی است و نه مستلزم بطلان و زوال دين می‌باشد.

امام خمینی علیه السلام، شعار جدایی دين از سياست را به عنوان توطئه اجانب بر شمرده و می‌فرماید:

«اولین و مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دين از سياست است که متأسفانه اين حربه در حوزه و روحانيت تا اندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سياست دون شأن فقيه و ورود در معركة‌ی سياسيون، تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد.»^{۱۶}

شایان ذکر است که منظور از حکومت یا سياست دينی، تنها وقوع حکومت در جامعه دينی نیست، چنانکه برخی ادعا کرده و تصريح نموده‌اند که «حکومت تعريف معینی دارد و در تعريف آن دينی بودن یا سکولار بودن اخذ نشده است. اما در خارج و در مقام وقوع و وجود خارجی، حکومت، تابع جامعه و یکی از شئون آن است اگر جامعه دينی باشد حکومت هم رنگ دين به خود می‌گیرد و گرنه، نه.»^{۱۷} البته

این سخن، با نگاه جامعه شناسانه صحیح است، یعنی تا زمانی که جامعه‌ای دینی نباشد، حکومت دینی تحقق نمی‌یابد، ولی از منظر کلامی و درون دینی حکومت و سیاست دینی دقیقاً به تغذیه جنبه محتوایی حکومت از متون دینی نظر دارد؛ و این نکته ظریفی است که مؤلف محترم از آن غفلت نموده است.

۵-۳- جامعه اسلامی

برخی در تعریف جامعه و کشور اسلامی تنها به مردم مسلمان - آن هم مسلمان شناسنامه‌ای - توجه می‌کنند، در حالی که امام خمینی علیه السلام حاکمیت قوانین اسلام را روح جامعه و کشور اسلامی دانسته و می‌فرمایند:

«در کشوری که قانون حکومت نکند، خصوصاً قانونی که قانون اسلام است؛ این کشور را نمی‌توانیم اسلامی حساب کنیم. کسانی که با قانون مخالفت می‌کنند این‌ها با اسلام مخالفت می‌کنند»^{۱۸}

۶-۳- مشروعیت حکومت

امام خمینی علیه السلام از میان انواع تئوری‌های مشروعیت حکومت و حاکم، مشروعیت الهی را می‌پذیرد و مشروعیت حاکم را به صفات مورد نظر در اسلام هم‌چون عدالت و علم به قانون، عقل و تدبیر می‌داند و می‌فرماید: «دو شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از علم به قانون و عدالت»^{۱۹}

برخی از نویسندگان گمان کرده‌اند که امام خمینی علیه السلام در رویکرد «دولت دینی» تنها به صفات عدالت و فقاقت اکتفا کرده است، ولی در رویکرد «دین دولتی» این شرایط را کافی ندانسته^{۲۰} و شرط مهم اجتهاد را در مسایل اجتماعی و حکومتی، تشخیص مصلحت و آشنایی با روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست و حتی سیاسیون و مانند آن لازم دانسته است.^{۲۱} این فرق گذاری نادرست است، زیرا امام خمینی علیه السلام در کتاب ولایت فقیه، علم به قانون و عدالت را تنها شرط ندانسته و شرایط عامه مثل عقل و تدبیر را نیز شرط دانسته است.

یکی دیگر از نویسندگان در زمینه‌ی صفات حاکم، شبهه و اشکال دیگری کرده است. وی اندیشه سیاسی امام علیه السلام و گفتار ایشان در بیان صفات عدالت و تقوا را سخنانی سست و خام پنداشته است. این نویسنده که با ماوا گرفتن در لانه‌ی

اندیشه‌های کارل پوپر و جهت نجات شیرازه‌ی فکر خود از فروپاشی، اندیشه‌ی دینی بر گرفته از قرآن و سنت اهل بیت علیهم السلام را رهانیده و صفات حاکم اسلامی یعنی عدالت، علم، ایمان، تقوا، مدیریت و غیره را ناکافی و مبهم دانسته، اجتهاد را گره ناگشای مسایل اجتماعی خوانده و سخن گفتن از روش‌های حکومت را منشأ بستن سر چشمه‌ی شرور حکومتی می‌انگارد.^{۲۲}

این نویسنده، در اثر نداشتن نگاه جامعه‌نگر و توجه نکردن به تمام ابعاد و محورهای سیاسی اندیشه‌های امام علیه السلام و نگاه‌گزینش‌گر به این گونه مباحث، نسبت به صفات حاکم از جمله عدالت و تقوا بی‌اعتنا شده است، در حالی که بدون شک برای راه یابی به حکومت صالحه، علاوه بر به کارگیری روش‌های صحیح حکومت، توجه به ویژگی‌های حاکمان نیز ضرورت دارد.

پرسش ما از این نویسنده این است که آیا دمکراسی غرب که از کلام الهی و متون دینی در اداره جامعه بهره نبرده است و تنها به روش‌های تجربی حکومت پرداخته، تا کنون توانسته است حاکمیت عادلانه‌ای را تحقق بخشد؟ آیا انسان محوری بجای دین و خدا محوری توانسته است بشر و جامعه‌ی انسانی را از شرور حکومتی نجات دهد؟ آیا بی‌توجهی به صفات حاکمان در نظام‌های حکومتی و بی‌بند و باری و بی‌تقوایی حاکمان، مهم‌ترین عامل در انحطاط و عقب‌ماندگی معنوی جوامع به شمار نمی‌رود؟

امام خمینی علیه السلام در زمینه‌ی مشروعیت حاکم اسلامی، علاوه بر بیان صفات ویژه، منصوص بودن آن را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌فرماید:

«از نظرگاه مذهب تشیع، این از امور بدیهی است که مفهوم حجت خدا بودن امام علیه السلام آن است که امام دارای منصبی الهی و صاحب ولایت مطلقه بر بندگان است و چنان نیست که او تنها مرجع بیان احکام الهی است. لذا می‌توان از گفته آن حضرت که فرمود: انا حجة الله و هم حجتی علیکم، دریافت که می‌فرماید هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در مورد آنها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من صاحب همان اختیارات هستند و روشن است که مرجع این حقوق جعل ولایت از جانب خداوند برای امام علیه السلام و جعل ولایت از جانب امام برای فقیهان است»^{۲۳}

امام علیه السلام درباره‌ی مشروعیت حکومت، نظریه «مشروعیت الهی» را پذیرفته است و می‌فرماید: «واضح است که حکومت به جمیع شئون آن و

ارگان‌هایی که دارد، تا از قبیل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکنند، اکثر کارهای مربوط به قوه‌ی مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دست ارگان‌ها که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد، بسته می‌شود و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شئون طاغوتی و محرم خواهد بود.^{۲۴}

همین مضامین از کتاب ولایت فقیه ایشان نیز قابل استفاده است. ایشان در این زمینه می‌نویسد:

«لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ شعور، نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است وگرنه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوب اند. اگر توانستند باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند و اجرای حدود کنند. این طور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم کنار بنشینیم بلکه تمام امور که مسلمین محتاج اند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهید.»^{۲۵}

امام خمینی علیه السلام در روز پس از نصب مرحوم بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت، در یک کنفرانس مطبوعاتی فرمودند:

«من باید یک تنبیه دیگری هم بدهم و آن اینکه من که ایشان را حاکم کرده‌ام، یک نفر آدمی هستم که به واسطه‌ی ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را قرار داده‌ام. ایشان واجب الاتباع است. ملت باید از او اتباع کنند.»^{۲۶}

امام علیه السلام همین مطلب یعنی مشروعیت الهی حاکم «اسلامی» را در سخنرانی دیگرش این چنین توضیح می‌دهد: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که می‌خواست از دنیا تشریف ببرند جانشین و جانشین‌ها را تا زمان غیبت تعیین کرد و همان جانشین‌ها امام امت را هم تعیین کردند تا ائمه هدی سلام الله علیهم بودند آن‌ها بودند و بعد فقها.»^{۲۷}

شایان ذکر است که امام خمینی با پذیرش مشروعیت الهی حکومت و حاکم اسلامی، هیچ‌گاه مشروعیت به معنای

جامعه‌شناسی سیاسی یعنی «مقبولیت مردمی» و توجه به رضایت و خواست و آراء عمومی و انتخاب مردم را نادیده نگرفت؛ زیرا در جامعه اسلامی که مردم مسلمان در آن زندگی می‌کنند، خواست و اراده آنان در طول اراده‌ی تشریحی خداوند است و مردم در مقام عمل، ملتزم به قوانین و احکام و دستورات الهی می‌باشند. بر این اساس تعارض میان اراده‌ی مردم و اراده‌ی الهی قابل تصور نیست، اگر چه همه انسان‌ها به لحاظ تکوینی توان مخالفت با اوامر و نواهی الهی را دارند.

شایان ذکر است که دیدگاه امام در باره مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم در پایان این نوشتار خواهد آمد.

۷-۳- ولایت مطلقه فقیه

امام خمینی علیه السلام از آغاز اندیشه‌ی سیاسی تا پایان عمر شریف‌شان، به ولایت مطلقه فقیه اعتقاد داشت و اگرچه ولایت فقیه، دیدگاه ابتکاری و انحصاری معظم‌له به شمار نمی‌رود و فقها در تمام ادوار فقهی به آن توجه داشته‌اند ولی امتیاز امام خمینی علیه السلام در طرح این مسئله، ابتدای حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه بوده است.

از نظر تاریخی، امام در سال ۱۳۲۲ برای اولین بار در کتاب کشف الاسرار به بحث‌های حکومت اسلامی پرداخته و به صراحت، دامنه ولایت فقیه را از افتاء، قضاوت و ولایت بر محجورین فراتر دانسته است.^{۲۸} در سال ۱۳۳۲ یعنی ده سال بعد در کتاب «الرسائل»، کلیه مسایل مربوط به حکومت، اعم از امور سیاسی و قضایی را جزء اختیارات فقیه دانسته است. وی در رساله «الاجتهاد و التقليد» پس از ذکر شئون فقیه می‌نویسد:

«فاذا علم عدم اهال جعل منصب الحكومة والقضاء بين الناس فالقدر المتيقن هو الفقيه العالم بالقضاء والسياسات الدينية العادل في الرعية خصوصاً مع مايري من تعظيم الله تعالى ورسوله الاكرم والائمة عليهم السلام»^{۲۹}

معظم‌له ضمن بیان روایات، دیدگاه خود را در باب روش درون دینی مسئله ولایت فقیه چنین ابراز می‌کند:

«فان الحدشه في كل واحد منها سنداً او دلالة ممكنة لكن مجموعها يجعل الفقيه العادل قدر المتيقن كما ذكرنا.»^{۳۰}

سپس در تفسیر حدیث عمر بن حنظله چنین می‌نگارد:

■ امام خمینی علیه السلام از آغاز اندیشه‌ی سیاسی تا پایان عمر شریف‌شان، به ولایت مطلقه فقیه اعتقاد داشت و اگرچه ولایت فقیه، دیدگاه ابتکاری و انحصاری معظم‌له به شمار نمی‌رود و فقها در تمام ادوار فقهی به آن توجه داشته‌اند ولی امتیاز امام خمینی؛ در طرح این مسئله، ابتدای حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه بوده است.

«ویدل قوله «فانی قد جعلته حاکماً» علی ان للفقیه مضافاً الی منصب القضاء منصب الحكومة. آیه حکومت کانت لان الحكومة مفهوماً اعم من القضاء المصطلح و القضاء من شعب الحكومة و الولاية و مقتضى المقبوله انه عليه السلام جعل الفقيه حاکماً و والياً و دعوى الانصراف غير مسموعه للفقیه الحكومة علی الناس فیا يحتاجون الی تخصيص الکبریٰ الكلية»^{۳۱}

امام عليه السلام، با نگارش تحریر الوسيله بار دیگر دیدگاه خود را در باب ولایت سیاسی فقیه ابراز داشت و نواب عام ولی عصر (عج) را عهده دار قصدی امور سیاسی، قضایی و اقتصادی (بجز جهاد ابتدایی) دانسته و می نویسد:

«فی عصر غیبة ولی الامر و سلطان العصر عجل الله فرجه الشریف یقوم نوابه العامه - و هم الفقهاء الجامعون لشرايط الفتوی و القضاء - مقامه فی اجراء السياسات و سائر ماللامام عليه السلام الا البدأة بالجهد»^{۳۲}

امام خمینی عليه السلام به طور گسترده مبانی حکومت اسلامی را در سال ۱۳۴۸ در نجف اشرف در ضمن مباحث فقه معامله بیان کرد و در کتاب البیع و سپس به صورت مستقل در کتاب ولایت فقیه منتشر ساخت و تفسیر و تبیین این گونه مباحث را تا سال ۱۳۶۸ ادامه داد و در تمام این آثار علمی، خواه اندیشه‌های بیانی و خواه بنانی، از ولایت مطلقه فقیه و اختیارات وسیع حاکم اسلامی دفاع نموده است. معظم له در کتاب ولایت فقیه می نویسد:

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت [علم به قانون و عدالت و البته شرایط عامه] باشد، به پاخاست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امر اداره‌ی جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه‌ی مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از حضرت امیر عليه السلام بود یا اختیار حکومتی حضرت امیر عليه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است»^{۳۳}

«در همین ولایتی که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست»^{۳۴}

امام عليه السلام در کتاب ولایت فقیه بر این مطلب که حکومت اسلامی عبارت است از «حاکمیت قوانین الهی بر مردم» تأکید می‌ورزد و در همان کتاب و تألیفات دیگر، قانون را اعم از احکام فرعی الهیه می‌شمارد و با تعمیمی که در اختیارات حکومتی قائل می‌شود، دایره‌ی قوانین اسلام را اعم از احکام حکومتی و احکام فرعی می‌شمارد:

«اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است باید غرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه‌ی مقوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، یک پدیده بی‌معنی و محتوا باشد. حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه‌ی اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است و حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی را که ضرار باشد در صورتی که دفع بدون تخریب نشود، خراب کند؛ قراردادهای شرعی را که با خود مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی امت، که در جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن - مادامی که چنین است - جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند»^{۳۵}

برخی از نویسندگان گمان کرده‌اند که امام عليه السلام در این باره دو تئوری متفاوت داشته است. در تئوری نخست، حکومت اسلام را حکومت قانون دانسته و در تئوری دوم، حکومت اختیارات وسیع تری دارد. تمام خطای این نویسنده، در این است که تفسیر صحیحی از قانون و فقه نکرده و قانون را به احکام فقهی و فقه را به مجموعه‌ای از احکام اولیه متعارفی که در اذهان عمومی است، تفسیر می‌کند^{۳۶}، در حالی که از کتاب ولایت فقیه و سایر نوشته‌های امام استفاده می‌شود که قانون همان قوانین الهی است که دایره‌ی وسیعی از قوانین عبادی، معاملاتی و حکومتی و به طور کلی احکام اولیه و ثانویه را شامل است و این احکام در درون خود به حاکم و محکوم، وارد و مورد و مقدم و مؤخر تقسیم می‌شوند. از نظرگاه امام عليه السلام حکومت از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه می‌باشد و نکته قابل توجه دیگر این که این نویسنده، توسل به «مصلحت» و «ضرورت» را خارج از احکام و قوانین اسلام دانسته است^{۳۷}، در حالی که هر شخصی که به طور مختصر با فقه شیعه آشنایی داشته باشد به حضور جدی این دو عنوان در احکام ثانویه فقه اعتراف می‌کند.

نویسنده مزبور در ادامه، به فقهای شیعه نسبت می‌دهد که تصور رایج فقها از فقه شبیه لباسی بوده است که به قامت کل بشریت برای تمام امکان و ازمنه دوخته شده باشد. به گونه‌ای که هیچ تغییری در آن میسر نباشد.^{۳۸} این نسبت به فقهای شیعه نارواست، زیرا تاریخ تطور فقه، به خوبی تکامل و

اجتهاد پذیری مسایل مستحدثه و ربط احکام متغیر با احکام ثابت و توان پاسخ دهی فقه به نیازها و مقتضیات هر زمان را گواهی می‌دهد.

با ذکر این مطالب، روشن می‌شود که امام علیه السلام در آغاز به «حکومت مشروطه» و در ادامه راه به «حکومت مطلقه» قائل نبوده است، به گونه‌ای که دو اندیشه‌ی کاملاً متفاوت از وی ارائه شده باشد.^{۳۹} بلکه از همان آغاز، حکومت دینی از دیدگاه امام علیه السلام هم مطلقه بوده و هم مشروطه؛ اما مطلقه بوده است، زیرا اختیارات حاکم اسلامی وسیع است و منحصر به احکام فرعیه نمی‌باشد و نفس حکومت از احکام اولیه و مقدم بر سایر احکام می‌باشد. و اما مشروطه بوده است، زیرا مشروط به قوانین اسلام - که از جمله‌ی آن قوانین، احکام حکومتی است - می‌باشد. امام علیه السلام این مطلب را به صراحت در کتاب ولایت فقیه بیان می‌کند و حکومت اسلامی را مشروط به احکام و قوانین اسلام می‌داند^{۴۰} و البته در همان

قانون است قانون پیغمبر هم خلاف نمی‌توانست بکند، نمی‌کردند البته نمی‌توانستند بکنند، خدا به پیغمبر می‌گوید که اگر یک حرف خلاف بزنی رگ و تینت را قطع می‌کنم حکم قانون است، غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد، برای هیچ کس حکومت نیست نه فقیه و نه غیر فقیه همه تحت قانون عمل می‌کنند.^{۴۱}

۳-۸- روش‌شناسی محتوایی حکومت دینی

امام علیه السلام با این که حکومت دینی را حکومت قوانین الهی معرفی می‌کند و احکام حکومتی را بخش مهمی از قوانین الهی می‌شمارد و مصلحت و ضرورت را نیز زیر بخش موضوعات احکام الهی قرار می‌دهد، ولی هیچ گاه نسبت به روش‌شناسی تفقه در دین و احکام الهی بی‌توجهی ننمود. جامعیت اندیشه‌ی امام علیه السلام در این بخش از مطالب آشکار می‌شود. امام خمینی علیه السلام روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها را «اجتهاد جواهری» و «فقه سنتی» دانسته و تخلف از آن را

■ امام خمینی علیه السلام اصل آزادی را مطلوب همه انسان‌ها معرفی می‌کند ولی دو عنصر مهم «مصالح جامعه، حفظ ثبات نظام اجتماعی و سیاسی» و نیز «احکام اسلامی» را معیار محدودیت انواع آزادی می‌شمارد.

کتاب، تمام اختیارات حکومتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام را برای فقیه نیز قائل می‌شود. بنابراین، ولایت فقیه از نظر اسلام جایگاه قانونی دارد و یک قانون دینی و الهی است و براین اساس به عنوان مهم‌ترین اصل در قانون اساسی آمده است.

شبهه دیگری که برخی درباب ولایت فقیه مطرح می‌کنند این است که ولایت فقیه مستلزم دیکتاتوری است و یا اینکه جامعه را به استبداد دینی می‌کشاند. این شبهه نیز مورد توجه و نقد امام علیه السلام قرار گرفته است و می‌فرماید:

«این حرف‌هایی که می‌زنند که خیر، اگر چنانچه ولایت فقیه درست بشود دیکتاتوری می‌شود از باب این است که اینها ولایت فقیه را نمی‌فهمند چیست... ولایت فقیه می‌خواهد جلوی دیکتاتوری را بگیرد نه اینکه می‌خواهد دیکتاتوری بکند... اگر رئیس جمهوری باید با تصویب فقیه باشد با تصویب یک نفری که اسلام را بداند چیست، اگر درست شود نمی‌گذارد این رئیس جمهور یک کار خطا بکند، اینها این را نمی‌خواهند... اگر یک فقیهی که یک عمری را برای اسلام خدمت کرده، علاقه به اسلام دارد با آن شرایطی که اسلام قرار داده است که نمی‌تواند یک کلمه تخلف کند، اسلام دین

جایز نمی‌داند^{۴۲} ولی قائل به تکامل این روش است:

«زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند، مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد.»^{۴۳} امام علیه السلام در مقام حکم‌شناسی متون دینی، روش متعارف فهم دین را می‌پذیرد و می‌فرماید:

«میزان در فهم آیات، ظواهر و الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است، نه تجزیه و تحلیل‌های علمی و ماهم تابع فهم عرف هستیم. اگر فقیه بخواهد در فهم روایات، دقایق علمی را وارد کند، از بسیاری مطالب، باز می‌ماند.»^{۴۴}

ولی در مقام موضوع‌شناسی و تشخیص مصلحت و ضرورت، «عقلانیت ابزاری» و «رأی متخصصان متعهد» را معتبر می‌داند و به نمایندگان مجلس شورای اسلامی توصیه می‌کند که «از کار شناسان متعهد و متدین در تشخیص موضوعات برای احکام ثانویه‌ی اسلام نظر خواهی شود که

کارها به نحو شایسته انجام گیرد. این نکته نیز لازم است که تذکر داده شود که ردّ احکام ثانویه پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با ردّ احکام اولیه فرقی ندارد چون هر دو احکام الله می‌باشند.^{۴۵}

برخی از نویسندگان، در این بخش تخصصی نیز، گرفتار حیران و سرگردانی شده‌اند. اینان بر این باورند که امام در تئوری اول خود، حکومت دینی را حکومت احکام فقهی دانسته و تشخیص حکم را به فقها اختصاص داده است و بر این اساس ولایت فقیه ضرورت پیدا می‌کند، ولی در تئوری بعدی حکومت، پای ضرورت و مصلحت را به میان کشیده و با توجه به این که تشخیص ضرورت و مصلحت با کارشناسان است، نیاز به ولایت فقیه به مخاطره می‌افتد.^{۴۶}

در حالی که اولاً معنای حضور احکام ثانویه در جامعه دینی به معنای نابودی تمام احکام اولیه در تمام ازمنه و امکان نیست. بنابراین، با آمدن ضرورت و مصلحت، کماکان ولایت فقیه ضرورت پیدا می‌کند. ثانیاً ضرورت و مصلحت از موضوعات احکام ثانویه است و استنباط احکام ثانویه - همانند احکام اولیه - از وظایف فقیه جامع الشرایط است.

این نویسنده، حکومت دینی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه را عقلایی و بر اساس مصلحت سنجی و ضرورت یابی و احکام سلطانیه دانسته و نتیجه گرفته است که چنین حکومتی تماماً عرفی و دنیوی است. در نتیجه، حکومت سکولاریستی از عواقب ناخواسته‌ی ولایت مطلقه است.^{۴۷}

این ادعا نیز ناشی از عدم تخصص فقهی نویسنده محترم است. زیرا:

اولاً، مؤلف محترم این سخن را بدون ذکر منبع، از مقاله «فرآیند عرفی شدن فقه شیعی» نوشته جهانگیر صالح‌پور برگرفته است و به پیامدها و لوازم نظریه‌ی مقلدانه خویش توجه ننموده است.

ثانیاً، حکومت دینی ولایی همواره به لحاظ موضوع‌شناسی - آنجا که از مصادیق مصلحت و ضرورت باشند - به متخصصان و عقلانیت ایزاری نیازمند است ولی به لحاظ حکم‌شناسی و استنباط احکام کاملاً به متون و منابع دینی حاجت دارد.

ثالثاً، عرفی شدن فقه شیعه با سکولار کردن دین به معنای انتقال از ساحت قدسی (sacred realm) و دینی به ساحت عرفی (secular realm) و به حاشیه راندن دین از متن زندگی متفاوت است. در نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، وظیفه ولی فقیه تشخیص مصلحت و تقدم اهم بر مهم است و

اقدام در جهت مصالح جامعه، در گرو رفض دین و ترک احکام الهی نیست و تعطیلی موقت یک حکم شرعی نیز، به هیچ وجه مستلزم تعطیلی دائمی کل دین نمی‌باشد.

رابعاً، مصلحت در نظام اسلامی دقیقاً مبتنی بر معیارها، میانی و اهداف دینی است و کاملاً با مصلحت در نظام‌های لیبرالیسم، اومانیزم و سکولاریزم متفاوت است. اگر غرب در دوران اصلاح‌طلبی اروپا سخن از مصلحت به میان آورد و با هدف حذف دین و محدود ساختن شریعت قدم می‌نهاد، ولی سخن گفتن از مصلحت در نظام مبتنی بر ولایت فقیه، پاسخی برای حوادث اجتماعی مستحدثه و راه حلی جهت چالشهای احکام بر مبنای اهم و مهم می‌باشد و البته این راه حل، مستندات درون دینی قوی دارد.

۹-۳- مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم

امام خمینی علیه السلام بر «مشارکت مردمی» گسترده، در بخش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تأکید فراوان نموده است و انحصار فعالیت سیاسی به مجتهدان و نخبگان اجتماعی و کنار زدن مردم از صحنه انتخابات و مشارکت سیاسی مردم را توطئه معرفی می‌کند.^{۴۸} ایشان در زمینه‌ی انتخابات به صراحت فرمودند:

«ما تابع آرای ملت هستیم، ملت ما هر طوری رأی داد ما هم از آن‌ها تبعیت می‌کنیم»^{۴۹}

«آن چه مهم است ضوابطی است که در این حکومت باید حاکم باشد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از اینکه اولاً متکی به آرای ملت باشد به گونه‌ای که تمام آحاد ملت در انتخاب فرد و یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند، شرکت داشته باشند و دیگر این که در مورد این افراد نیز خط مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شئون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی مراعات شود»^{۵۰}

امام علیه السلام در تبیین جمهوری اسلامی می‌فرماید:

«جمهوری اسلامی آنست که رژیم به احکام اسلامی و به خواست مردم عمل کند»^{۵۱}

امام خمینی علیه السلام دموکراسی را - نه به مفهوم غربی آن بلکه به معنای کارآمدی حکومت با اتکا بر خواست و تأیید اکثریت مردم - می‌پذیرد و به شدت با دموکراسی غربی مخالفت می‌کند و به صراحت تمام می‌فرماید:

«می‌گویند ما می‌خواهیم که یک مملکتی باشد دموکراسی باشد. شما حساب بکنید که ببینید که اسلام - ما حساب صدر اسلام را می‌خواهیم بکنیم که متن اسلام است. خود اسلام و متن اسلام است - ببینیم که آیا این حکومت

اسلام و این رژیم اسلام، یک رژیم دموکراسی بوده است یا یک رژیم قلدری و استبداد بوده؟^{۵۲}

«رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه‌ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی‌ای که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است.»^{۵۳}

۱-۳. جلوه‌های مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم

امام خمینی علیه السلام جلوه‌های گوناگون مشارکت سیاسی مردم را بیان می‌کند:

۱-۱۰-۳. توصیه فراوان امام علیه السلام به مردم برای شرکت گسترده آنان در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری.^{۵۴}

۲-۱۰-۳. قرار دادن مجلس شورای اسلامی در رأس تمام نهادهای نظام جمهوری اسلامی و «اسلامی-ملی» بودن آن. «اسلامی» به این معنا که تمام تلاشش در راه تصویب قوانین موافق با احکام مقدس اسلام باشد و «ملی» بودنش به این معنا است که از متن ملت جوشیده و دست شرق و غرب از سرنوشت آنان کوتاه است.^{۵۵}

البته امام علیه السلام در جهت عدم مخالفت قوانین مجلس با احکام مقدس اسلام، نهاد دیگری به نام شورای نگهبان را پیش‌بینی می‌نماید.^{۵۶}

۳-۱۰-۳. نظارت مردم به عنوان تأمین کننده امنیت و آرامش جامعه.^{۵۷} امام راحل در این باره می‌فرماید:

«باید همه زن‌ها و همه مردها در مسایل اجتماعی، در مسایل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند. هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند. اظهار نظر بکنند ملت، باید الان همه‌شان ناظر امور باشند. اظهار نظر بکنند در مسایل سیاسی، در مسایل اجتماعی، در مسایلی که عمل می‌کنند دولت؛ استفاده بکنند اگر یک کار خلاف دیدند.»^{۵۸}

۴-۱۰-۳. تحقق آزادی هدف، مبارزه امام علیه السلام به عنوان بنیانگذار آزادی.^{۶۰} امام خمینی علیه السلام اصل آزادی را مطلوب همه انسان‌ها معرفی می‌کند ولی دو عنصر مهم «مصلح جامعه، حفظ ثبات نظام اجتماعی و سیاسی» و نیز «احکام اسلامی» را معیار محدودیت انواع آزادی می‌شمارد. وی آزادی را نعمت بزرگ الهی^{۶۱}، حقوق اولیه بشریت^{۶۲}، مبنای حکومت جمهوری اسلامی^{۶۳} و مورد تأیید اسلام^{۶۴} معرفی می‌کند و آن را غیر از توطئه می‌شمارد و البته در

حدود قانون آن را پذیرا می‌شود.^{۶۵}

امام خمینی علیه السلام در باب آزادی زنان، مطبوعات، اجتهاد و احزاب می‌فرماید:

«زنان در جامعه اسلامی آزادند و از رفتن آنان به دانشگاه و ادارات و مجلسین به هیچ وجه جلوگیری نمی‌شود. از چیزی که جلوگیری می‌شود فساد اخلاقی است که زن و مردم نسبت به آن مساوی هستند و برای هر دو حرام است.»^{۶۶}

«روزنامه‌هایی که مضر به حال ملت نباشد و روزنامه‌هایی که نوشته‌شان گمراه کننده نباشد آزادند.»^{۶۷} «روزنامه‌ها خودشان را اصلاح کنند. خیانت نکنند به اسلام و مسلمین، خون مظلومان ما را هدر ندهند، تبلیغات سوء را منعکس نکنند؛ توطئه‌ها را جلوگیری کنند.»^{۶۸} «در روزنامه‌ها آزادند مطالب بنویسند؛ مسایل بنویسند، اما (آیا) آزاد هستند که اهانت به مثلاً مقدسات مردم بکنند؟»^{۶۹}

«در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضاء می‌کند که نظرات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف و لو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد.»^{۷۰}

«هرگونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازد، آزادند و اسلام در تمامی این شئون حد و مرز آن را تعیین کرده است.»^{۷۱}

«همه مردم آزادند مگر حزبی که مخالف با مصلحت مملکت باشد»^{۷۲} «اگر در این نظام، کسی یا گروهی خدای نکرده بی‌جهت در فکر حذف یا تخریب دیگران برآید و مصلحت جناح و خط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم بدارد، حتماً پیش از آن که به رقیب یا رقبای خود ضربه بزند به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است.»^{۷۳}

۵-۱۰-۳. امام خمینی علیه السلام حق انتقاد را حق طبیعی مردم دانسته و آن را غیر از توطئه معرفی می‌کند و می‌فرماید: «نباید ما گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال بلکه تخطئه، یک هدیه الهی است برای رشد انسانها.»^{۷۴} «دوستان در وزارت امور خارجه باید تحمل انتقاد را - چه حق و چه ناحق - داشته باشیم.»^{۷۵} «هرچه می‌خواهند بگویند و هرچه می‌خواهند انتقاد کنند، انتقاد غیر توطئه است. لحن توطئه با لحن انتقاد فرق دارد. انتقاد از اموری است که سازنده است.»^{۷۶}

۶-۱۰-۳. امام خمینی علیه السلام یکی از جلوه‌های مشارکت

سیاسی و اجتماعی مردم را حضور در انتخابات نمایندگان مجلس خبرگان معرفی می‌کند و به این مناسبت، تأکیدات و توصیه‌های فراوانی را متذکر شده و ویژگی‌های علم، تدین، خیره اسلامی بودن نمایندگان مزبور را در سخنرانی‌های خویش مورد اشاره قرار داده است.

«من توصیه می‌کنم خبرگان خودتان را اشخاص متدین، اشخاص عالم علمای بزرگ بلاد، اشخاصی که نه به راست و نه به چپ انحراف دارند، اشخاصی که به صراط مستقیم انسانیت، به صراط مستقیم اسلام، در صراط مستقیم اسلام هستند، اشخاص معتبر، اشخاص امین، اشخاص وطن خواه، اشخاص اسلام خواه، این اشخاص را تعیین کنید برای تعیین سرنوشت خودتان.»^{۷۷}

«مهم این است که خبرگان باید خبرگان اسلامی باشد. ما می‌خواهیم یک مملکت اسلامی درست بکنیم، یک مملکت غربی نمی‌خواهیم درست بکنیم. مملکت اسلامی، قانونش باید اسلامی باشد، باید آن کسانی را که تعیین می‌کنید برای بررسی، خیره اسلامی باشند. مثل این می‌ماند که مثلاً ما بخواهیم یک کسی را معالجه کنیم برویم یک فقیه را چون فقیه است بیاوریم برای معالجه... این باید طبیب باشد تا معالجه کند، فقیه هم هرچه فقیه باشد عقلش نمی‌رسد راجع به طب... خبرگان باید خبرگان اسلامی، امین، مسلمان باشد، متوجه غرب و شرق، تحت تأثیر غربی و شرقی نباشد، تحت تأثیر مکتب‌های انحرافی نباشد... مجلس خبرگان را که می‌خواهید درست بکنید باید افراد خبیر و دانشمند بر احکام اسلام و اشخاصی که امین هستند و اشخاصی که تحت تأثیر مکتب‌های انحرافی نیستند.»^{۷۸}

معمولاً مخالفان نظام جمهوری اسلامی ایران با شیوه‌های مختلف علیه این نظام به مخالفت پرداخته و علاوه بر شبهات مذکور در سطور گذشته، شبهات دیگری را در خصوص مجلس خبرگان مطرح کرده و می‌کنند. امام علیه السلام در پاسخ به این پرسشها می‌فرماید: «چون آخوند خدمتگذار اسلام است، مردم از آنها حمایت می‌کنند و همه ناراحتی‌ها این است آخوند چطور است به آخوندش خیلی کار ندارند اگر آخوند هم مثل خود آنها بود هیچ کاری به او نداشتند لکن از آخوند می‌فهمند که این دارد اسلام را پیاده می‌کند، از این جهت می‌گویند چرا در مجلس خبرگان همه آخوندهند، خوب برای اینکه یک مملکت اسلامی است، مردم ببینند احکام اسلام دارد اجرا می‌شود.»^{۷۹}

شایان ذکر است که مدیریت دارای دو بخش مهارتی و

معرفتی است. در بخش مهارتی، تجربه اجرایی شخص کفایت می‌کند، ولی در بُعد معرفتی باید توجه داشت که مدیریت دانشی مصرف کننده است که از سایر علوم انسانی از جمله روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بهره می‌برد، اما از این نکته مهم نیز نباید غفلت کرد که مدیریت از چند جهت با دین اسلام ارتباط دارد و بر این اساس مدیریت اسلامی از غیر اسلامی متمایز می‌شود.

نخست از جهت مبانی: زیرا مدیریت یکی از علوم انسانی به شمار می‌رود و مبانی انسان‌شناسانه در جهت‌گیری این علوم اثر می‌گذارد به همین جهت است که مکاتب گوناگونی در علوم انسانی تولید یافته است. دوم به لحاظ ارزشی: هنجارها و باید و نبایدهای ارزشی در بخشهای مختلف مدیریت علمی از جمله ارزشیابی، نظارت و کنترل تأثیر می‌گذارد و به همین روال، دستورات ارزشی در اسلام بر مدیریت اثر می‌گذارد. سوم به لحاظ اهداف: مهمترین تمایز در عملکرد مدیران، تعیین انگیزه‌ها و اهداف است. انتخاب «هدایت بشریت» به عنوان هدف نهایی که در دین اسلام مورد تأکید قرار گرفته است، سهم مهمی در مدیریت می‌نهد. چهارم به لحاظ قوانین: مدیریت جهت اداره جامعه و حوزه فعالیت خود با قوانین سر و کار دارد و تفاوت قوانین سکولار و قوانین اسلامی در مدیریت سکولار و مدیریت دینی تأثیر جدی می‌گذارد.

با این توضیح، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در مجلس خبرگان، حضور متخصصان در مدیریت اسلامی که در چهار رکن مذکور مدیریت، تخصص و اجتهاد ویژه دارند نیز لازم است و این افراد همانا اسلام‌شناسان خبیره و مجتهدانی هستند که امام علیه السلام وجود آنها را ضروری دانسته است.



فهرست منابع و مآخذ

- ۱- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹.
- ۲- روزنامه سلام، ۱۳۷۶/۹/۲۲، ص ۲ و روزنامه رسالت، ۱۳۷۶/۶/۸، ص ۴.
- ۳- اکبر گنجی، ماهنامه کیان، مقاله «دولت دینی و دین دولتی»، شماره ۴۱، ص ۱۹-۱۸.
- ۴- امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶)، ص ۲۵-۲۰.
- ۵- همان، ص ۲۱.
- ۶- امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهران، ۱۳۶۹) ج ۱، ص ۲۳۵.

- ۷ - همان، ج ۲، ص ۲۲۹.
- ۸ - همان، ج ۲، ص ۳۳۲.
- ۹ - همان، ج ۵، ص ۲۴۱.
- ۱۰ - همان، ج ۲۱، ص ۱۷۶.
- ۱۱ - همان، ج ۹، ص ۱۶۶.
- ۱۲ - همان، ج ۲، ص ۲۰ و ج ۱۴، ص ۲۳۳.
- ۱۳ - همان، ص ۲۱۸.
- ۱۴ - همان، ص ۲۱۸.
- ۱۵ - ر.ک: سروش، عبدالکریم؛ مدارا و مدیریت: مقاله «معنا و مبنای سکولاریسم»، ص ۴۲۹.
- ۱۶ - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱.
- ۱۷ - مدارا و مدیریت، مقاله «معنا و مبنای سکولاریسم»، ص ۴۳۱.
- ۱۸ - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۹-۲۶۸.
- ۱۹ - امام خمینی رحمته الله علیه، ولایت فقیه، ص ۳۷.
- ۲۰ - اکبر کنجی، کیان، شماره ۴۱، ص ۲۲.
- ۲۱ - امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸-۴۷.
- ۲۲ - روزنامه سلام، تاریخ ۱۳۷۱/۶/۱۱ مقاله «حکومت و حاکمان»، ص ۶-۵.
- ۲۳ - امام خمینی رحمته الله علیه، شئون و اختیارات ولی فقیه (تهران): وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (۱۳۶۵)، ص ۴۷.
- ۲۴ - صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۰۳.
- ۲۵ - ولایت فقیه، ص ۴۲.
- ۲۶ - در جستجوی راه از کلام امام (تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲)، دفتر ششم، ص ۱۳۶.
- ۲۷ - صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴.
- ۲۸ - کشف الاسرار، ص ۱۸۶ و ۱۸۸ و ۲۲۱ و ۲۴۴.
- ۲۹ - الرسائل، ج ۲، رساله الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۱-۱۰۲.
- ۳۰ - همان، ص ۱۰۴.
- ۳۱ - همان، ص ۱۰۶.
- ۳۲ - تحرير الوسيله، ج ۱، ص ۴۸۲.
- ۳۳ - ولایت فقیه، ص ۴۰.
- ۳۴ - همان، ص ۴۲.
- ۳۵ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.
- ۳۶ - کیان ۴۱، ص ۱۸.
- ۳۷ - همان، ص ۱۹.
- ۳۸ - همان، ص ۱۹.
- ۳۹ - همان، ص ۲۰.
- ۴۰ - ولایت فقیه، ص ۳۳.
- ۴۱ - همان، ص ۴۰.
- ۴۲ - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸.
- ۴۳ - همان.
- ۴۴ - ولایت فقیه، ص ۱۱۵.
- ۴۵ - صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۰۲.
- ۴۶ - کیان، شماره ۴۱، ص ۲۲.
- ۴۷ - همان، ص ۲۵-۲۴.
- ۴۸ - صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۶-۲۴۵.
- ۴۹ - همان، ج ۱۰، ص ۱۸۱.
- ۵۰ - همان، ج ۴، ص ۲۱۲.
- ۵۱ - همان، ج ۷، ص ۲۰۱.
- ۵۲ - صحیفه نور، ج ۳، ص ۹.
- ۵۳ - همان، ص ۱۳.
- ۵۴ - همان، ج ۲۱، در وصیت نامه الهی - سیاسی.
- ۵۵ - همان، ج ۱۸، ص ۲۷۳.
- ۵۶ - همان، ج ۲۱، وصیت نامه سیاسی - الهی.
- ۵۷ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۳۵، ج ۲۰، ص ۱۲۹، ج ۲۱، ص ۳۸، ج ۱۵، ص ۶۰.
- ۵۸ - همان، ج ۱۳، ص ۷۰.
- ۵۹ - همان، ج ۳، ص ۵۸ و ج ۴، ص ۹۶.
- ۶۰ - همان، ج ۴، ص ۱۰۰.
- ۶۱ - همان، ج ۷، ص ۴۲.
- ۶۲ - همان، ج ۲، ص ۱۳۰.
- ۶۳ - همان، ج ۳، ص ۵۸.
- ۶۴ - همان، ج ۵، ص ۲۳۸.
- ۶۵ - همان، ج ۷، ص ۱۸.
- ۶۶ - همان، ج ۴، ص ۳۹.
- ۶۸ - همان، ج ۵، ص ۱۳۰.
- ۶۹ - همان، ج ۷، ص ۱۹.
- ۷۰ - همان، ج ۲۱، ص ۴۷.
- ۷۱ - همان، ج ۲، ص ۲۸۰.
- ۷۲ - همان، ج ۴، ص ۲۵۹.
- ۷۳ - همان، ج ۲۱، ص ۴۸.
- ۷۴ - همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰.
- ۷۵ - همان، ج ۲۰، ص ۲۰۱.
- ۷۶ - همان، ج ۱۷، ص ۲۶۷.
- ۷۷ - صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۱۳ و نیز ر.ک: به همان، ص ۱۴۴.
- ۷۸ - همان، ص ۲۱۳-۲۱۰.
- ۷۹ - صحیفه نور، ج ۹، ص ۳-۱۲۲.